

From Network to Street: A Theoretical Framework for the Relation between Social Media and Political Protests

Mohammad Eskandari¹, Mohammadreza Taleban², Amir Azimi Dolatabadi³

¹ Department of Political Sociology, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Center, Tehran, Iran (**Corresponding author**). M.eskandari.d@gmail.com

² Department of Sociology of Revolution, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Center, Tehran, Iran. taleban@ri-khomeini.ac.ir

³ Department of Sociology of Revolution, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Center, Tehran, Iran. azimi@ri-khomeini.ac.ir

Abstract

This article provides a theoretical and in-depth analysis of the complex and multifaceted relationship between the use of "social media" and the phenomenon of "political protest." Its primary aim is to develop and present an integrated theoretical framework that can coherently explain the mechanisms of this relationship. The authors, by highlighting the transformation in the nature of protests in the contemporary era, argue that protest actions have evolved from a marginal and deviant behavior to an integral part of the conventional political participation process in modern societies. Therefore, one-dimensional analytical approaches that rely solely on a specific theory are insufficient in fully explaining this complex phenomenon. This research, by adopting a theoretical-analytical approach and critically synthesizing academic texts, seeks to construct a conceptual causal model that can systematically and multilayeredly explain how social media influences protest actions. The theoretical foundation of this research is based on a combination of key and established theories in the field of political sociology and social movements. These theories include: the theory of relative deprivation, which focuses on the perceived gap between individuals' expectations and their life realities; the resource mobilization theory, which emphasizes the importance of organizing and gathering material, human, and informational resources for collective action; the political opportunity structure theory, which analyzes structural conditions, such as elite divisions or reduced repression, as windows for protest; the framing theory, which highlights the crucial role of the media in shaping public perceptions and highlighting injustices; the emotional motivations theory, which examines the central role of emotions like anger, fear, hope, and despair in motivating individuals to engage; and finally, the concept of political discontent,

Cite this article: Eskandari, M., Taleban, M.R. & Azimi Dolatabadi, A. (2025). From Network to Street: A Theoretical Framework for the Relation between Social Media and Political Protests. *Political science*, 28(1), p. 129-152. <https://doi.org/10.22081/psq.2025.71464.2968>

Received: 2024-10-26 ; **Revised:** 2024-12-08 ; **Accepted:** 2025-01-19 ; **Published online:** 2025-04-09

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



which sees a decline in trust toward government performance and governing institutions as a precursor to public dissatisfaction. The main and innovative contribution of this article is the presentation of a conceptual causal model that demonstrates how social media (as an independent variable) can significantly increase the likelihood of protest actions (the dependent variable) by simultaneously influencing several key intermediary variables. This model identifies multiple pathways of influence. First, these platforms create a constant space for social comparison by continuously displaying the lifestyles, successes, and freedoms of others, thereby deepening and making more tangible the feeling of relative deprivation and inequality among users. Second, by rapidly and widely disseminating information such as videos of successful gatherings, news of security forces retreating, or divisions among rulers, these platforms alter individuals' perceptions of political opportunities, reducing the perceived risk and enhancing motivations for action. The third pathway is online resource mobilization. Social media provides affordable, fast, and efficient tools for coordination, disseminating details about gatherings, sharing security instructions, and even attracting financial and human support, thereby overcoming classic organizational barriers. Fourth, through media framing, these platforms highlight specific narratives of corruption, discrimination, and inefficiency, giving them clear meaning and thereby inflaming the sense of injustice within society. Fifth, constant exposure to critical content and negative news increases feelings of hopelessness regarding the future and the reformability of the system, reinforcing the belief that the current situation is intolerable and that the only way to bring about change is through "protest." Finally, the continuous dissemination of public evidence and criticism regarding the performance of the government and political institutions directly leads to the erosion of political satisfaction and the weakening of the legitimacy of the ruling regime. The conclusion is that social media are not the primary or root cause of protests; rather, they play a vital role as a powerful accelerant. Metaphorically speaking, if deep social, economic, and political grievances are the "dry wood" ready to ignite, social media can serve as the "fire" or spark that sets this wood aflame. This integrated theoretical framework provides a conceptual map for future empirical research, particularly in the context of Iran, to test and measure the proposed causal relationships in a field-specific and precise manner.

Keywords: Social media, political protest, relative deprivation, political opportunity structure, political satisfaction, media framing.

از شبکه تا خیابان؛ یک چارچوب نظری برای رابطه «شبکه‌های اجتماعی» و «اعتراض سیاسی»

محمد اسکندری^۱، محمدرضا طالبان^۲، امیر عظیمی دولت‌آبادی^۳

^۱ گروه جامعه‌شناسی سیاسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). M.eskandari.d@gmail.com
^۲ گروه جامعه‌شناسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. taleban@ri-khomeini.ac.ir
^۳ گروه جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. azimi@ri-khomeini.ac.ir

چکیده

این مقاله به تحلیل نظری و عمیق رابطه پیچیده و چندوجهی میان مصرف «شبکه‌های اجتماعی» و پدیده «اعتراض سیاسی» می‌پردازد و هدف اصلی آن، تدوین و ارائه یک چارچوب نظری یکپارچه است که بتواند سازوکارهای این ارتباط را به شکلی منسجم تبیین کند. نویسندگان با اشاره به دگرگونی ماهیت اعتراضات در دوران معاصر، استدلال می‌کنند که کنش اعتراضی از یک رفتار حاشیه‌ای و انحرافی، به بخشی از فرایند مشارکت سیاسی متعارف در جوامع مدرن تبدیل شده است؛ از همین رو رویکردهای تحلیلی تک‌بعدی که صرفاً بر یک نظریه خاص تکیه می‌کنند، در توضیح کامل این پدیده پیچیده ناتوان‌اند. این پژوهش با اتخاذ رویکردی نظری-تحلیلی و از طریق ترکیب انتقادی متون علمی، در پی ساخت یک الگوی علمی مفهومی است تا بتواند نحوه اثرگذاری شبکه‌های اجتماعی بر کنش‌های اعتراضی را به طور نظام‌مند و چندلایه توضیح دهد. شالوده نظری این تحقیق بر ترکیبی از نظریه‌های کلیدی و تثبیت‌شده در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و جنبش‌های اجتماعی استوار است. این نظریه‌ها موارد ذیل را شامل می‌شود: نظریه محرومیت نسبی که بر شکاف ادراک‌شده میان انتظارات افراد و واقعیت‌های زندگی آنان تمرکز دارد؛ نظریه بسیج منابع که اهمیت سازماندهی و گردآوری منابع مادی، انسانی و اطلاعاتی را برای اقدام جمعی برجسته می‌سازد؛ نظریه ساختار فرصت سیاسی که شرایط ساختاری مانند شکاف در میان نخبگان یا کاهش سرکوب را به عنوان پنجره‌ای برای اعتراض تحلیل می‌کند؛ نظریه قالب‌بندی که بر نقش کلیدی رسانه‌ها در شکل‌دهی به ادراک عمومی و برجسته‌سازی بی‌عدالتی‌ها تأکید دارد؛ نظریه انگیزه‌های احساسی که به نقش محوری هیجاناتی چون خشم، ترس، امید و ناامیدی در تحریک افراد به مشارکت می‌پردازد و در نهایت مفهوم رضایتمندی سیاسی که کاهش اعتماد به عملکرد دولت و نهادهای حاکمیتی را زمینه‌ساز ناراضی عمومی می‌داند. دستاورد اصلی و نوآورانه مقاله، ارائه یک الگوی علمی مفهومی است که نشان می‌دهد شبکه‌های اجتماعی (به عنوان متغیر مستقل) می‌توانند از طریق تأثیرگذاری هم‌زمان بر چندین متغیر میانجی کلیدی، احتمال بروز کنش اعتراضی (متغیر وابسته) را به شکل معناداری افزایش دهند. این الگو چندین مسیر تأثیرگذاری را شناسایی می‌کند. نخست، این شبکه‌ها با نمایش مداوم سبک‌های زندگی، موفقیت‌ها و آزادی‌های دیگران،

استاد به این مقاله: اسکندری، محمد؛ طالبان، محمدرضا؛ عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۴۰۴). از شبکه تا خیابان؛ یک چارچوب نظری برای رابطه «شبکه‌های

اجتماعی» و «اعتراض سیاسی». علوم سیاسی، ۱۲۸(۱)، ص ۱۲۹-۱۵۲. <https://doi.org/10.22081/psq.2025.71464.2968>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۹/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۳۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۱/۲۰

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان



فضایی دایمی برای مقایسه اجتماعی ایجاد می‌کنند و در نتیجه احساس محرومیت نسبی و نابرابری را در میان کاربران عمیق‌تر و ملموس‌تر می‌سازند؛ دوم، این پلتفرم‌ها با انتشار سریع و گسترده اطلاعاتی همچون فیلم تجمعات موفق، اخبار عقب‌نشینی نیروهای امنیتی یا شکاف در میان حاکمان، ادراک افراد از فرصت‌های سیاسی را تغییر می‌دهند و با کاهش ریسک متصور، انگیزه‌ها برای اقدام را تقویت می‌کنند. مسیر سوم، بسیج برخط منابع است؛ شبکه‌های اجتماعی ابزارهای ارزان، سریع و کارآمدی برای هماهنگی، اطلاع‌رسانی درباره جزئیات تجمعات، انتشار دستورعمل‌های امنیتی و حتی جذب حمایت‌های مالی و انسانی فراهم می‌آورند و بر موانع کلاسیک سازماندهی غلبه می‌کنند. چهارم، از طریق قالب‌بندی رسانه‌ای، این شبکه‌ها روایت‌های خاصی از فساد، تبعیض و ناکارآمدی را برجسته می‌کنند، به آنها معنای مشخصی می‌بخشند و از این طریق احساس بی‌عدالتی را در جامعه شعله‌ور می‌سازند. پنجم، قرارگرفتن مداوم در معرض محتوای انتقادی و اخبار منفی، به افزایش احساس ناامیدی به آینده و اصلاح‌پذیری سیستم منجر می‌شود و این باور را تقویت می‌کند که شرایط کنونی تحمل‌ناپذیر است و تنها راه تغییر، «اعتراض» است. در نهایت انتشار بی‌وقفه شواهد و انتقادهای مردمی درباره عملکرد دولت و نهادهای سیاسی، به فرسایش مستقیم رضایتمندی سیاسی و تضعیف مشروعیت نظام حاکم می‌انجامد.

نتیجه اینکه شبکه‌های اجتماعی علت اصلی و ریشه‌ای اعتراضات نیستند؛ بلکه نقشی حیاتی به عنوان یک شتاب‌دهنده قدرتمند ایفا می‌کنند. به زبان استعاره‌ای، اگر نارضایتی‌های عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی «هیزم» آماده اشتعال باشند، شبکه‌های اجتماعی می‌توانند «آتش» یا جرقه‌ای باشند که این هیزم را شعله‌ور سازند. این چارچوب نظری یکپارچه، نقشه‌ای مفهومی برای پژوهش‌های تجربی آتی، به‌ویژه در بستر ایران فراهم می‌آورد تا روابط علی-مطرح‌شده به صورت میدانی و دقیق مورد آزمون و سنجش قرار گیرند.

کلیدواژه‌ها: شبکه‌های اجتماعی، اعتراض سیاسی، محرومیت نسبی، ساختار فرصت سیاسی، رضایتمندی

سیاسی، قالب‌بندی رسانه‌ای.

۱. مقدمه

اعتراض سیاسی به عنوان یکی از پایدارترین و مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی، همواره در کانون توجه سیاست‌ورزان و پژوهشگران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی قرار داشته است. نگاهی به تاریخ سیاسی نشان می‌دهد که حفظ ثبات و مهار شورش‌ها و اعتراضات، یکی از دغدغه‌های بنیادین حکومت‌ها در طول قرن‌ها بوده است. مطالعات تاریخی مؤید آن است که منازعه‌های خشونت‌آمیز داخلی در دوران معاصر، پدیده‌ای رایج‌تر از انتخابات ملی برای براندازی حکومت‌ها بوده‌اند. در گذشته، رویکرد غالب حکومت‌ها و حتی بخشی از بدنهٔ آکادمیک، نه درک انگیزه‌های معترضان، بلکه بی‌اعتبارسازی، تحقیر و در نهایت سرکوب آنان بود. این دیدگاه، معترضان را افرادی گرفتار احساسات پرخاشگرانه و غیرعقلانی تلقی می‌کرد که باید مهار شوند. با این حال، این پارادایم با ظهور موج‌های مداوم اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی در کشورهای پیشرفته صنعتی پس از دهه ۱۹۶۰م، به طور جدی به چالش کشیده شد. این تحولات نشان داد که کنش اعتراضی، پدیدهٔ ویژهٔ جوامع در حال توسعه نیست؛ بلکه به تعبیر آمیتای اتریونی، به «بخشی از روزمرگی معمولی دموکراسی» تبدیل شده است (Etzioni, 1970, p. 1). این دگرگونی، ضرورت تمایز میان «محرک‌ها» و «دلایل» زیربنایی اعتراضات را آشکار می‌سازد. رویدادهایی مانند افزایش قیمت سوخت (مانند حوادث آبان ۱۳۹۸ در ایران) یا یک تراژدی انسانی (مانند درگذشت مهسا امینی در پاییز ۱۴۰۱)، می‌توانند چونان جرقه‌هایی عمل کنند که آتش اعتراضات را شعله‌ور می‌سازند؛ اما این محرک‌ها به تنهایی نمی‌توانند دلیل وقوع کنش‌های جمعی گسترده باشند؛ زیرا در بسیاری از جوامع، سطوح بالایی از نارضایتی و مشکلات مشابه وجود دارد، ولی لزوماً به اعتراضات فراگیر منجر نمی‌شود؛ بنابراین پرسش اصلی این است که چه سازوکارهایی نارضایتی‌های فردی و گروهی را به یک کنش جمعی سیاسی تبدیل می‌کنند.

در این میان، ظهور و گسترش شبکه‌های اجتماعی مجازی، به عنوان یک عامل فناورانه و جدید، ابعاد تحلیل را پیچیده‌تر کرده، نقشی محوری در تسهیل، سازمان‌دهی و گسترش اعتراضات سیاسی ایفا می‌کند. نقطهٔ عطف این تحول، رویدادهای «بهار عربی» بود؛ زمانی که خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس از طریق رسانه‌های مجازی به سرعت منتشر شد و دومینوی سقوط حکومت‌ها را در منطقه به راه انداخت. نقش این رسانه‌ها از دو جنبه اهمیت دارد: نخست، پدیده‌هایی مانند اعتراض، عمیقاً با «ادراک» شهروندان از مفاهیمی چون فساد، ناکارآمدی و بی‌عدالتی گره خورده‌اند و شبکه‌های اجتماعی ابزار قدرتمندی برای شکل‌دهی به این ادراکات هستند. دوم، بسیاری از پژوهشگران، اثرگذاری رسانه‌ها را یکی از دلایل اصلی وقوع و گسترش جنبش‌های اعتراضی معاصر می‌دانند. با توجه به این پیچیدگی‌ها، در این مقاله کوشیده‌ایم با فراتر رفتن از تحلیل‌های تک‌بعدی و با استفاده از ادبیات نظری موجود در حوزهٔ جامعه‌شناسی سیاسی، یک چارچوب نظری منسجم برای فهم رابطه میان «مصرف شبکه‌های اجتماعی»

و «کنش اعتراضی» ارائه دهد. تمرکز اصلی این پژوهش بر نقش متغیرهای واسطه‌ای کلیدی مانند محرومیت نسبی، ادراک از فرصت‌های سیاسی، احساس بی‌عدالتی، امکان بسیج و نارضایتی سیاسی در شکل‌گیری رفتارهای اعتراضی است. در نهایت این مقاله یک الگوی علی مفهومی نظری ارائه خواهد داد که نشان می‌دهد چگونه شبکه‌های اجتماعی می‌توانند از طریق تأثیر بر این متغیرها، احتمال بروز کنش‌های اعتراضی را تغییر دهند. این الگو، افزون بر روشن‌سازی مسیرهای علی، زمینه‌ای برای انجام‌دادن مطالعات تجربی آتی، به‌ویژه در بستر جغرافیای ایران فراهم می‌آورد.

۲. پیشینه پژوهش

رابطه میان رسانه‌ها، به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی و کنش‌های اعتراضی، موضوعی است که در سال‌های اخیر توجه گسترده‌ای را در ادبیات پژوهشی داخلی و بین‌المللی به خود جلب کرده است. این مطالعات از زوایای گوناگون به این پدیده نگریسته‌اند و می‌توان آنها را در چند دسته کلی طبقه‌بندی کرد. دسته نخست، پژوهش‌های داخلی هستند که به تحلیل موردی اعتراضات در ایران پرداخته‌اند؛ برای نمونه رفیعی بهابادی (۱۴۰۲) در تبیین اعتراضات آبان ۱۳۹۸، نقش «استفاده از رسانه‌های مشوق اعتراض» را در کنار عواملی چون محرومیت و نارضایتی، به عنوان یکی از شرط‌های کلیدی وقوع اعتراضات شناسایی کرده است؛ به‌همین‌سان حسین‌پور و رشیدی (۱۴۰۰) با بهره‌گیری از نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز، نشان داده‌اند که شبکه‌های اجتماعی با تقویت ظرفیت کنشگری سیاسی، نقشی محوری در تسریع و گسترش اعتراضات دی‌ماه ۹۶ ایفا کرده‌اند؛ همچنین برخی پژوهش‌ها (مانند قربانی، ۱۳۹۶) بر نقش رسانه‌ها در اعتراضات سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ و برخی دیگر (مطالعه رضوانیان و همکاران، ۱۳۹۲)، بر تأثیر فناوری‌های ارتباطی در موفقیت جنبش‌های اجتماعی و نیز بر اهمیت فزاینده اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در تحولات سیاسی ایران تأکید کرده‌اند.

دسته دوم، مطالعاتی هستند که به بررسی چارچوب‌های نظری این رابطه پرداخته‌اند. برخی محققان تأثیر اینترنت را در چارچوب الگوی بسیج اجتماعی چارلز تیلی تحلیل کرده‌اند (موثقی گیلانی و عطارزاده، ۱۳۹۱). برخی در سطح بین‌المللی و در یک بررسی تطبیقی نشان داده‌اند که الگوهای فرهنگی و سبک زندگی چگونه بر نوع سازمان‌یابی و گسترش اعتراضات تأثیر می‌گذارد (اندریان و اپتر، ۱۴۰۰). مانوئل کاستلز، یکی از نظریه‌پردازان برجسته این حوزه، در آثار خود مانند «شبکه‌های خشم و امید»، به تفصیل بیان می‌کند که چگونه شبکه‌های اجتماعی با ساختاری غیرمتمرکز و فاقد رهبری واحد، به بستری برای شکل‌دهی به ارزش‌ها، نگرش‌ها و «ارتباطات خودانگیخته» تبدیل شده و رابطه میان قدرت و پادقدرت را در عصر دیجیتال دگرگون کرده‌اند (مانوئل کاستلز، ۱۳۹۳)؛ همچنین یکی از محققان با تمرکز بر توئیتر، این رسانه را عاملی مؤثر در تغییر فرهنگ سیاسی نخبگان و جامعه‌پذیری نسل جدید

در ایران می‌داند (رهبری، ۱۴۰۳)؛ هرچند پیامدهای آن را دوسویه و موضوعی مورد اختلاف ارزیابی می‌کند.

دسته سوم، پژوهش‌هایی هستند که به صورت تجربی و تطبیقی به این موضوع پرداخته‌اند. عبداللهی و همکاران (۱۳۹۱) در بررسی جنبش وال استریت و Jost و همکاران (۲۰۱۸م.) در تحلیل جنبش‌های اعتراضی در کشورهایی چون اسپانیا و ترکیه، نشان داده‌اند که رسانه‌های اجتماعی ابزاری حیاتی برای تسهیل هماهنگی، گسترش اطلاعات و بسیج معترضان هستند. کتاب اینترنت و اعتراض سیاسی در خودکامگی‌ها نیز با تحلیل داده‌های شصت کشور استبدادی، تأثیر فناوری اینترنت بر جنبش‌های اعتراضی در نظام‌های غیردموکراتیک را به صورت کمی بررسی کرده است (Weidmann & Rød, 2019). با وجود غنای این مطالعات، تحلیل نقاط قوت و ضعف آنها نشان می‌دهد که اغلب این پژوهش‌ها، هرچند اعتراض‌های مختلفی را پوشش داده‌اند، بیشتر بر یک الگوی نظری خاص متکی بوده‌اند. این نگاه تک‌بعدی، با توجه به ماهیت پیچیده و چندوجهی اعتراض سیاسی، به ارائه تبیینی جامع از این پدیده قادر نیست؛ از این رو پژوهش حاضر تلاش دارد با فراتر رفتن از این رویکردها و با ترکیب انتقادی نظریه‌های مختلف، چارچوبی یکپارچه‌تر برای فهم این رابطه ارائه دهد.

۳. روش پژوهش

این پژوهش از منظر هدف، یک مطالعه نظری و از منظر ماهیت و روش، تحلیلی- مفهومی است. رویکرد اصلی تحقیق، الگوی علی‌سازی است که بر شناسایی و تبیین روابط علت و معلولی میان مفاهیم متمرکز است. در این چارچوب، پژوهش حاضر با هدف ساخت، بازتعریف و شفاف‌سازی مفاهیم کلیدی مرتبط با شبکه‌های اجتماعی و اعتراض سیاسی، در پی تبیین نظام‌مند روابط میان این مفاهیم است. روش تحلیل مفهومی، ابزاری قدرتمند در پژوهش‌های نظری است که به محقق امکان می‌دهد با اتکا به تحلیل انتقادی متون علمی، چارچوبی منسجم برای درک عمیق‌تر پدیده‌های اجتماعی طراحی کند (Jabareen, 2009)؛ بر این اساس هدف اصلی این مطالعه، ترکیب نظریه‌های کلیدی در حوزه‌های جامعه‌شناسی سیاسی و مطالعات ارتباطات است تا یک الگوی علی مفهومی منسجم درباره رابطه میان «مصرف شبکه‌های اجتماعی» و «کنش اعتراضی» ارائه شود. برای دستیابی به این هدف، داده‌های پژوهش از طریق روش کتابخانه‌ای و مطالعه اسنادی گردآوری شده است. این فرایند شامل بررسی و تحلیل نظام‌مند متون علمی معتبر، از جمله کتاب‌ها، مقالات پژوهشی، رساله‌های دانشگاهی و دیگر منابع آکادمیک داخلی و خارجی بوده است. در فرایند تحلیل، تلاش شده است با بررسی انتقادی مبانی، پیش‌فرض‌ها و یافته‌های نظریه‌های موجود، نقاط اشتراک و افتراق آنها شناسایی شود و از این طریق، زمینه‌ای مستحکم برای ساخت یک چارچوب نظری چندبعدی و یکپارچه فراهم گردد. این رویکرد،

پژوهش را قادر می‌سازد تا از تحلیل‌های تک‌بعدی فراتر رفته، به تبیین عمیق‌تر و جامع‌تر از پدیده مورد مطالعه دست یابد.

۴. مبانی نظری: سطوح تحلیل فردی و ساختاری

برای پاسخ به این پرسش بنیادین که مصرف شبکه‌های اجتماعی چگونه بر کنش اعتراضی سیاسی اثر می‌گذارد، لازم است در آغاز ادبیات نظری مرتبط با چیستی کنش اعتراضی و نقش رسانه‌ها مرور شود. در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان نظریه‌های تبیین‌کننده اعتراضات را به دو سطح تحلیل اصلی تقسیم کرد: نظریه‌های متمرکز بر متغیرهای فردی (سطح خرد) و نظریه‌های متمرکز بر عوامل ساختاری (سطح کلان). در سطح تحلیل فردی، کانون توجه بر انگیزه‌ها، احساسات و تجربیات شخصی افراد است. عواملی همچون نارضایتی از شرایط زندگی، احساس فقر و تبعیض، تعهد به ارزش‌هایی مانند عدالت اجتماعی، و هیجاناتی مانند خشم، ناامیدی و ترس، همگی می‌توانند چونان محرک‌های اولیه برای مشارکت در اعتراضات عمل کنند. هویت‌های قومی، مذهبی یا جنسیتی و همچنین تجربیات مستقیم سرکوب و خشونت، جرقه‌هایی هستند که می‌توانند افراد را از انفعال خارج سازند و به خیابان‌ها بکشانند. در مقابل، در سطح تحلیل ساختاری، تمرکز بر شرایط و بسترهای کلان اجتماعی و سیاسی است که فرصت‌ها و محدودیت‌ها را برای کنش جمعی تعریف می‌کنند؛ عواملی مانند روابط قدرت نابرابر، ساختارهای سیاسی سرکوبگر و غیر پاسخگو، نبود کانال‌های رسمی برای مشارکت مسالمت‌آمیز و همچنین وجود هنجارهای فرهنگی یا ساختارهای اقتصادی ظالمانه، زمینه‌های لازم را برای شکل‌گیری و گسترش اعتراضات فراهم می‌آورند. البته این دو سطح تحلیل فردی و ساختاری، به طور جدایی‌ناپذیری به یکدیگر مرتبط‌اند و در یک تعامل پویا بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند (Klandermans, 1984; Tilly, 1978; Oliver & Marwell, 2007; McAdam, 2012; Marwell, 2010). زمانی که نارضایتی‌های فردی در بستری از ساختارهای غیردموکراتیک و نابرابر قرار می‌گیرند، تشدید شده، به یک ظرفیت اعتراضی جمعی تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر همین اعتراضات جمعی نیز می‌توانند در نهایت به تغییر در ساختارها، نهادها و هنجارهای حاکم منجر گردند؛ بنابراین هر تحلیل جامعی از کنش اعتراضی باید به این برهم‌کنشی میان سطح خرد و کلان توجه ویژه‌ای داشته باشد.

۵. نظریه‌های مطرح

۵-۱. نظریه محرومیت نسبی

این نظریه که توسعه‌دهنده اصلی آن تد رابرت گر است، بر یک اصل اساسی استوار است و آن اینکه افراد زمانی احساس نارضایتی می‌کنند که انتظارات ارزشی، یعنی خواسته‌ها و باید‌های آنها برآورده نشود و توانایی‌های ارزشی (داشته‌ها و هست‌ها) آنها با انتظاراتشان تفاوت معناداری داشته باشد

(Smith, 1993, p. 19). نظریه محرومیت نسبی به دو بخش کلی تقسیم می‌گردد: نخست اینکه چگونه محرومیت نسبی به‌منزله منبع نارضایتی و پرخاشگری در ذهنیت افراد شکل می‌گیرد؛ دوم اینکه چگونه در شکل خشونت جمعی سیاسی ظاهر می‌شود و شدت خشم و میزان آن تحت تأثیر چه عوامل اجتماعی قرار دارد؟ گر معتقد است که علت اصلی بروز خشونت و در پی آن، بی‌ثباتی سیاسی را باید در شکل‌گیری احساس محرومیت در میان افراد جامعه جستجو کرد (گر، ۱۳۷۶، ص. ۴۷)؛ به بیان روشن‌تر این محرومیت مطلق نیست که زمینه‌ساز اعتراض، خشونت و بی‌ثباتی می‌شود؛ بلکه محرومیت نسبی نقش کلیدی دارد؛ به این معنا که ممکن است فردی از نگاه یک ناظر عینی، فقیر، محروم یا نیازمند تلقی نشود، ولی خود را در مقایسه با دیگران محروم احساس کند (گیدنز، ۱۳۷۸، ص. ۶۶۲). امروزه محرومیت نسبی به مفهوم کلیدی در علوم اجتماعی تبدیل شده است؛ زیرا به‌وضوح نشان می‌دهد که قضاوت اجتماعی، نه تنها بر اساس معیارهای مطلق، بلکه بر اساس مقایسه‌های نسبی مبتدا دارد. در این میان، شبکه‌های اجتماعی با ایجاد امکان مقایسه اجتماعی و قراردادن کاربران در معرض اطلاعات مربوط به موفقیت‌های دیگران، نقش مهمی در تقویت این احساس ایفا می‌کنند (Bargain, Jara Tamayo & Rivera, 2025, p. 4).

۵-۲. نظریه بسیج منابع

نظریه بسیج منابع^۱ یک رویکرد نظری در خصوص تبیین ظهور جنبش‌های اجتماعی و الگوی کنش گروهی است. بر خلاف برخی دیگر از نظریه‌ها، الگوی بسیج منابع، جنبش‌های اجتماعی را نهادهای اجتماعی منطقی و هدف‌گرا می‌داند. این رویکرد برای تحلیل جنبش اجتماعی، «منابع» را در مرکز تحلیل قرار می‌دهد و بر توانایی اعضای جنبش برای به‌دست‌آوردن منابع و بسیج اعضا در جهت تحقق اهداف جنبش تأکید می‌ورزد. طالبان در یک آزمون علمی که در آن داده‌های ۱۴۷ کشور بررسی شده نشان داده است نظریه بسیج منابع در تبیین پراکندگی بین‌کشوری خشونت سیاسی، حمایت جدی و قابل اعتمادی به دست آورده است (طالبان، ۱۴۰۲). به اعتقاد او «دیدگاه بسیج منابع برای تبیین اینکه چرا حجم و شدت کنش‌های اعتراضی خشونت‌بار در میان کشورهای جهان متفاوت است، بر وضعیت و ویژگی‌هایی از حکومت‌ها تأکید می‌گذارد که فرض می‌شود بر منفعت مورد انتظار کنش‌های اعتراضی و شورشی تأثیر دارند؛ به عبارت دیگر مفاد استدلال اصلی نظریه بسیج منابع این است که منبع عمده و اصلی تفاوت و پراکندگی بین‌کشوری در حجم و شدت کنش‌های اعتراضی خشونت‌بار را باید با دقت بیشتری در ساختار نظام‌های سیاسی (حکومت‌ها) نهفته دانست؛ زیرا در هر جامعه‌ای این حکومت‌ها هستند که مجموعه‌ای از فرصت‌ها و محدودیت‌های تأثیرگذار بر هزینه‌ها، منافع و احتمال موفقیت انواع کنش‌های اعتراضی - چه مسالمت‌آمیز و چه خشونت‌بار- را فراهم می‌کنند» (طالبان، ۱۴۰۲، ص ۱۶۴).

نظریه بسیج منابع بر برخی مفاهیم پایه استوار شده است که ضرورت دارد برای شناخت این نظریه، آن مفاهیم به درستی درک شود. اولین مفهوم کلیدی، واژه «منابع» است. در این نظریه، هر چیزی که برای تحقق اهداف یک کنش جمعی ضروری است، یک «منبع» تلقی می‌شود. این منابع می‌توانند شامل موارد ملموس مانند پول، تجهیزات و فضا و همچنین موارد ناملموس مانند دانش، مهارت، اعتبار و حمایت عاطفی باشند (آپ، ۱۴۰۱، ص. ۲۲۴-۲۲۵).

دومین مفهوم کلیدی، «بسیج» است. «بسیج فرایندی است که به موجب آن یک گروه، مهار جمعی بر منابع مورد نیاز برای کنش جمعی را در دست گیرد» (Jenkins, 1983, p. 532). منظور از کنشگران نیز افراد یا گروه‌هایی هستند که در یک کنش جمعی شرکت می‌کنند. کنشگران می‌توانند شامل افراد عادی، فعالان، سازمان‌های غیردولتی، رهبران سیاسی و نهادهای دولتی باشند (Tilly, 1978, p. 10). در خصوص نقش و جایگاه شبکه‌های اجتماعی در فرایند اثرگذاری بر کنش اعتراضی، باید به مسئله ظرفیت‌ها و توانمندی این شبکه‌ها در بسیج منابع تمرکز کرد. با ظهور انقلاب‌های عربی در منطقه جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا، توجه‌ها در خصوص نقش رسانه‌ها به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی در ساماندهی این جنبش‌ها جلب شده است. در این انقلاب‌ها، شبکه‌های اجتماعی به یکی از اصلی‌ترین نهادهای سازمان‌دهنده اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی تبدیل شده بودند. برخی از پژوهش‌ها نیز بر نحوه استفاده از رسانه‌های اجتماعی برای سازماندهی اعتراض‌ها در کشورهای عربی متمرکز شده‌اند (Abdelrahman, 2014; El Tantawy & Wiest, 2011; Gerbaudo, 2012; Rane & Salem, 2012; Steinert, 2020). اکنون نقش شبکه‌های اجتماعی در ساماندهی جنبش‌ها و اعتراض‌های سیاسی چنان افزایش یافته است که با پدیده‌ای به نام «بسیج برخط» مواجه هستیم (Tufekci, 2017, p. 269). منظور از بسیج برخط، صرفاً مجموعه‌ای از منابع موجود برخط نیست؛ بلکه نتیجه اقداماتی است که به‌وسیله آنها این منابع به صورت راهبردی در مسیر کنش گروهی اعتراضی تجمع و بسیج می‌گردند (Martin, 2008, p. 503). پژوهشگران با طراحی چارچوبی نو برای سنجش کمی تلاش‌های بسیج منابع در توئیتر، نشان دادند که بسیج برخط صرفاً به معنای وجود منابع در فضای دیجیتال نیست؛ بلکه نتیجه کنش‌های هدفمندی است که این منابع را در راستای اقدام جمعی اعتراضی سازمان‌دهی می‌کنند (Abdul Reda, Sinanoglu & Abdalla, 2021, p. 162).

۵-۳. نظریه ساختار فرصت سیاسی

مهم‌ترین گزاره این نظریه آن است که موفقیت یا شکست جنبش‌های اجتماعی در درجه اول تحت تأثیر «فرصت‌های سیاسی» است.^۱ در این نظریه، «فرصت سیاسی» بدین معناست که اگر نظام سیاسی

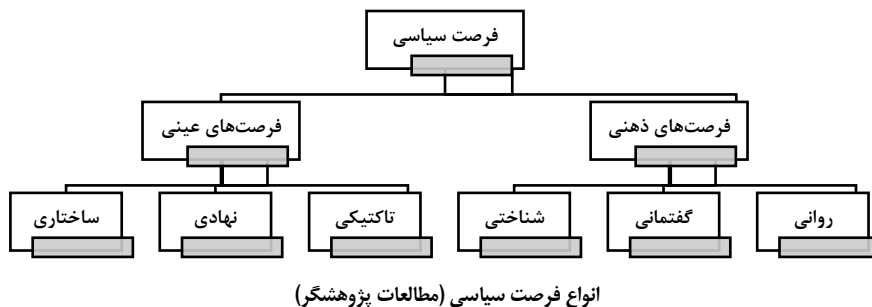
۱. نظریه‌پردازان اجتماعی همچون Peter Eisinger, Sidney Tarrow, David S. Meyer و Doug McAdam از برجسته‌ترین حامیان و توسعه‌دهندگان این منطق نظری به شمار می‌روند.

موجود در برابر چالشی آسیب‌پذیر باشد، فرصتی را برای دیگران همچون اعضای جنبش ایجاد می‌کند که از این فرصت برای پیشبرد یک تغییر اجتماعی استفاده کنند. آسیب‌پذیری‌ها می‌تواند پیامد مواردی مانند افزایش تکثر سیاسی، کاهش سرکوب، شکاف در میان نخبگان و افزایش حق رأی سیاسی باشد (آپ، ۱۴۰۱، صص ۲۶۰-۲۶۶). یکی از مباحث جدی در خصوص مفهوم فرصت سیاسی، مسئله «عینی بودن» یا «ذهنی بودن» آن است. یکی از محققان فرصت سیاسی را یک تغییر عینی در شرایط و ساختار قلمداد می‌کند. او می‌گوید: «منظور من از گسترش فرصت‌های سیاسی، تغییر در ویژگی‌های نهادی یا صف‌آرایی‌های سیاسی غیررسمی یک نظام سیاسی خاص است که به طرز قابل توجهی نابرابری قدرت میان یک گروه چالشگر خاص و دولت را کاهش می‌دهد» (McAdam, 1995, p. 224). در مقابل این دیدگاه عینیت‌گرایانه، تعریف سیدنی تارو^۱ قرار دارد که فرصت‌های سیاسی را مسئله‌ای ذهنی قلمداد می‌کند. وی ساختارهای فرصت سیاسی را ابعادی از محیط سیاسی تعریف می‌کند که انگیزه‌هایی برای افراد جهت دست‌زدن به کنش جمعی با تأثیرگذاری بر انتظارات آنان برای موفقیت یا شکست فراهم می‌آورند. «فرصت‌های سیاسی، ابعادی به نسبت پایدار از محیط سیاسی هستند که از طریق تأثیرگذاری بر انتظارات افراد درباره موفقیت یا شکست، انگیزه‌هایی برای مشارکت در کنش جمعی فراهم می‌آورند» (Tarrow, 1994, p.163).

به بیان دیگر ویژگی‌های محیط سیاسی، تنها در صورتی ساختارهای فرصت به شمار می‌روند که انتظارات افراد برای موفقیت یا شکست را تغییر دهند. در این تعریف، اینکه شانس موفقیت به طور صحیح ادراک شود، اهمیتی ندارد. عوامل محیطی، آن گونه که ادراک می‌شوند، بر کنش سیاسی تأثیر می‌گذارند (Tarrow, 1996, p. 54). هیچ فرصتی، هر قدر هم به طور عینی فراهم شده باشد، باعث بسیج نمی‌شود؛ مگر آنکه برای چالش‌گران بالقوه قابل رؤیت و به عنوان یک فرصت، قابل درک باشد. در کنار ذهنی بودن معنای فرصت سیاسی، برخی از اندیشمندان به فرصت‌های نرم و فرامعنایی همچون «ساختار فرصت گفتمانی» و «فرصت‌های فرهنگی»، «فرصت‌های عاطفی» و «فرصت‌های شناختی» توجه کرده‌اند.

آنچه در فرصت گفتمانی بدان توجه می‌شود، آن است که کدام ایده‌ها معقول شمرده می‌شوند؟ کدام برساخته‌ها از واقعیت «واقع‌گرایانه» دانسته می‌شوند و کدام ادعاها در یک واحد سیاسی در یک زمان مشخص مشروع تلقی می‌گردند؛ به عبارت دیگر ویژگی‌های محیط سیاسی بنا بر تعریف تنها در صورتی ساختارهای فرصت به شمار می‌روند که در انتظارات برای موفقیت یا شکست تغییر پدید آورند (آپ، ۱۴۰۱، ص. ۲۷۴).

1. Sidney Tarrow



۵-۴. نظریه قالب‌بندی

نظریه قالب‌بندی^۱ بر مبنای مطالعات ابروینگ گافمن^۲ مطرح شد. وی در کتاب خود با عنوان *تحلیل قالب‌ها*، چگونگی سازماندهی و تفسیر تجربیات روزمره انسان‌ها را بررسی کرد و مفهوم قالب‌بندی یا فریمینگ را ارائه داد. اساس نظریه گافمن بر این مبناست که انسان‌ها با قالب‌های ذهنی و اجتماعی، تجربیات و اطلاعات خود را سازماندهی و معنا می‌کنند. وی بر این باور بود که این قالب‌ها نقش اساسی در درک و تعاملات اجتماعی انسانی ایفا می‌کنند. از نگاه گافمن، فریم‌ها برساخته اجتماعی هستند و ابزاری در اختیار انسان‌ها شمرده می‌شوند که به‌واسطه آن می‌توانند موقعیت‌ها و رویدادها را درک کنند (Goffman, 1974, p. 11-13). تحلیل گران قالب‌ها را نظام‌های معنایی به‌نسبت پایداری توصیف می‌کنند که به متون یا نقشه‌های مدولار شباهت دارد و می‌توانند برای دوره‌های زمانی طولانی پایدار باقی بمانند (Steinberg, 1999, p. 741). درباره ارتباط میان نظریه قالب‌بندی و کنش اعتراضی سیاسی باید در نظر داشت که با توجه به اینکه قالب‌ها اساساً فرایند درک و تفسیر افراد از موقعیت‌ها و رویدادها را برمی‌سازند، می‌توانند مبنایی برای عضویت افراد در جنبش‌ها و همچنین اقدام به رفتار و کنش اعتراضی باشند. قالب‌هایی مانند بی‌عدالتی، فساد توسعه‌یافته و یا قاب ناامیدی می‌توانند به افزایش خشم و نارضایتی افراد، تمایل کمتر به مشارکت سیاسی متعارف و بسترسازی گرایش افراد به کنش اعتراضی منجر گردند (Snow & et al., 1986, p. 470-471). دیوید اسنو^۳، جامعه‌شناس آمریکایی و همکارانش در مقاله‌ای با عنوان «*روندهای همسویی قالب‌ها، بسیج خرد و مشارکت در جنبش*» به بررسی نقش قالب‌ها در شکل‌گیری و بسیج جنبش‌های اجتماعی می‌پردازند. آنها با تعریف مفهومی به نام همسویی قالب‌ها، تأکید می‌کنند اعضای یک جنبش اجتماعی می‌کوشند تا درک مشترکی از یک مسئله سیاسی ایجاد کنند. این فرایند شامل توافق اعضا بر سر تعریف مسئله، علل مسئله و راه‌حل‌های عبور از مسئله می‌شود. آنها

1. Framing Theory

2. Erving Goffman

3. David Snow

نشان می‌دهند که همسویی عموماً چهار روند اصلی دارد: پل‌سازی قاب‌ها، بزرگ‌نمایی قاب‌ها، گسترش قاب‌ها و تغییر قاب‌ها (همان، ص ۴۶۷).

۵-۵. نظریه انگیزه‌های احساسی^۱

جیمز جی. جاسپر^۲، از جامعه‌شناسانی است که تمرکز اصلی وی در پژوهش‌ها به ابعاد معنایی و فرهنگی جنبش‌ها، به‌ویژه مسئله احساسات، عواطف و هیجانات در جنبش‌های اجتماعی معطوف است. جاسپر بر این باور است که «معترضان و مخاطبانشان با احساس، مسیر اقدام و تصمیم‌گیری خود را می‌پیمایند؛ در این مسیر، اهداف و هویت‌های خود را شکل می‌دهند و از میان تاکتیک‌های گوناگون برای رسیدن به خواسته‌هایشان انتخاب می‌کنند. ما نمی‌توانیم جنبش‌های اجتماعی را بفهمیم، مگر آنکه دیدگاه‌های مشارکت‌کنندگان را درک کنیم. نگاه به کنش جمعی داوطلبانه برای یک هدف، راهی است برای فهم کارکرد فرهنگ؛ زیرا در مرکز هر جنبش اجتماعی، تلاش برای خلق معناها و جدید نهفته است. هیچ‌جا تأثیر فرهنگ یا تولید آن به اندازه اعتراضات روشن و قابل لمس نیست. برای فهم اعتراض، باید فرهنگ را درک کنیم. در مقابل، اعتراض نیز به ما نشان می‌دهد فرهنگ از کجا می‌آید» (Jasper, 2014, p. 12). جاسپر معتقد است که احساسات به عنوان عامل مهمی در تصمیم‌گیری و رفتار افراد نقش دارند و می‌توانند موتور محرک کنش‌های جمعی در نظر گرفته شوند. نظریه انگیزه‌های احساسی جاسپر تأکید دارد که چهار حس (خشم، ترس، امید و ناامیدی) می‌تواند افراد را برای عضویت در گروه‌های اعتراضی ترغیب کند. در نگاه جاسپر، خشم از وضعیت ناعادلانه یا تبعیض می‌تواند افراد را به سمت جنبش‌های اعتراضی رهنمون سازد. این احساس چونان شتاب‌دهندای عمل می‌کند که افراد را برای تغییر به کنش اعتراضی تحریک می‌کند (Jasper, 2018, p. 04). همچنین وی بر این باور است که در برخی موارد احساس ناامیدی شدید می‌تواند مبنای عضویت افراد در گروه‌های اعتراضی باشد. این رویداد زمانی اتفاق می‌افتد که فرد احساس می‌کند دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد^۳ و اعتراض تنها راه موجود برای تغییر شرایط نامطلوب است. او در این خصوص می‌نویسد:

همه حالات روحی منفی انرژی کنش سیاسی را کاهش نمی‌دهند. یک حالت روحی عمیق گاهی در اعتراض‌ها نقش دارد: نوعی یأس یا آنچه من اثر هیچ‌چیز برای از دست دادن می‌نامم. در این وضعیت، پروژه‌ها و نیازهای شخصی رنگ می‌بازند؛ گاه احساس انتقام از عاملان ظلم با دغدغه عدالت درهم می‌آمیزد. چنین یأسی باید به خشم منجر شود، نه به ترس (همان، ص ۹۶).

1. Emotion-Driven Motivation Theory

2. James M. Jasper

3. Nothing-left-to-lose effect

۵-۶. رضایتمندی سیاسی

یکی از الگوهایی که به توصیف ادراکات و ارزیابی مردم و شهروندان از عملکرد نظام سیاسی و نهادهای مربوطه می‌پردازد، نظریه رضایتمندی سیاسی است. در دنیای امروز که دموکراسی‌ها اهمیت و جایگاه ویژه‌ای به عنوان اصلی‌ترین الگوی حکمرانی مدرن پیدا کرده‌اند، رضایتمندی سیاسی یک شاخص و سنجه اساسی برای ارزیابی وضعیت پایداری، کارکرد و مشروعیت نظام‌های سیاسی به شمار می‌رود. به طور مشخص، این مفهوم به ارزیابی عمومی شهروندان از عملکرد دولت، نهادهای سیاسی و سیاست‌های عمومی می‌پردازد (Easton, 1975, p. 436-438). صاحب‌نظران بر این باور هستند که این مفهوم، ارزیابی‌های ذهنی و عینی مردم و شهروندان را درباره مشروعیت و کارآمدی نظام سیاسی در سه سطح دسته‌بندی می‌کند. سطح اول به رضایتمندی از نظام سیاسی مربوط است که ارزیابی کلی از عدالت، ثبات و مشروعیت نظام سیاسی را شامل می‌گردد. سطح دوم به رضایتمندی از نهادهای سیاسی مربوط است؛ همچون دولت، مجلس و قوه قضائیه، و سطح سوم نیز به رضایتمندی از رهبران سیاسی و مسئولان دولت باز می‌گردد. (Dalton, 2004, p. 196) رضایتمندی سیاسی مانند هر پدیده دیگری در علوم اجتماعی تابع مولفه‌ها و متغیرهای متعدد است؛ اما در یک دسته‌بندی کلی می‌توان رضایتمندی سیاسی را متأثر از چهار دسته عوامل ساختاری (عملکرد اقتصادی، ثبات اقتصادی و ...)، عوامل نهادی (شفافیت، کیفیت خدمات عمومی)، عوامل فرهنگی و اجتماعی (فرهنگ سیاسی، سطح آگاهی عمومی) و عوامل فردی (ایدئولوژی سیاسی، جنسیت، طبقه، تحصیلات و ...) دانست.

جدول ۱- مقایسه تطبیقی نظریه‌های کلیدی در تبیین رابطه مصرف شبکه‌های اجتماعی و کنش اعتراضی

نظریه	سطح تحلیل	پرسش کلیدی	پاسخ نظریه
محرومیت نسبی	سطح فردی (خرد)	چرا افراد از وضعیت موجود ناراضی می‌شوند و چه زمانی این نارضایتی به اعتراض می‌انجامد؟	ایجاد شکاف بین انتظارات و واقعیت‌های زندگی؛ مقایسه اجتماعی باعث تحریک احساس بی‌عدالتی می‌شود.
بسیج منابع	سطح بین فردی (میانی)	چه عواملی امکان سازماندهی و بسیج جمعی برای اعتراض را فراهم می‌کنند؟	وجود منابع مادی، انسانی، اطلاعاتی و ارتباطی؛ استفاده از شبکه‌های اجتماعی برای بسیج این منابع.
ساختار فرصت سیاسی	سطح ساختاری (کلان)	چه زمانی شرایط سیاسی برای بروز اعتراض مساعد می‌شود؟	تغییرات در فضای سیاسی، شکاف نخبگان یا کاهش سرکوب می‌تواند فرصت را برای اعتراض فراهم کند.
قابلبندی رسانه‌ای	سطح بین فردی (میانی)	چگونه رسانه‌ها با شکل‌دهی به ادراکات، مردم را به کنش اعتراضی سوق می‌دهند؟	رسانه‌ها با برجسته‌سازی موضوعات خاص و چارچوب‌بندی آنها، خشم و احساس بی‌عدالتی را تحریک می‌کنند.
انگیزه‌های احساسی	سطح فردی (خرد)	چه احساساتی افراد را به شرکت در اعتراضات و جنبش‌ها تحریک می‌کند؟	احساساتی مانند خشم، ترس، امید یا ناامیدی محرک‌های اصلی رفتارهای اعتراضی هستند.
رضایتمندی سیاسی	سطح ساختاری (کلان)	چگونه سطح رضایت یا نارضایتی از حکومت می‌تواند به رفتار اعتراضی منجر شود؟	کاهش رضایت از عملکرد دولت و نهادهای سیاسی می‌تواند مشروعیت نظام را تضعیف کرده، زمینه اعتراض را فراهم سازد.

۵-۷. فرایند اثرگذاری پیام

در حوزه جامعه‌شناسی ارتباطات، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی در خصوص سازوکار و نظام اثرگذاری پیام بر ذهن و عمل انسان‌ها وجود دارد. نظریه‌های مهم در این زمینه را می‌توان الگوی علی تزریقی،^۱ نظریه استفاده و رضایت‌مندی،^۲ نظریه کاشت،^۳ نظریه ماریچ سکوت،^۴ نظریه برجسته‌سازی،^۵ نظریه قالب‌بندی،^۶ نظریه کاشت دومین مرحله،^۷ نظریه وابستگی رسانه‌ای،^۸ نظریه استفاده نمادین،^۹ نظریه شبکه‌های اجتماعی،^{۱۰} نظریه تأثیر شخص ثالث،^{۱۱} نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده،^{۱۲} نظریه یادگیری اجتماعی،^{۱۳} نظریه اقناع^{۱۴} و نظریه جریان دو مرحله‌ای ارتباطات^{۱۵} عنوان کرد (Baran & Davis, 2014, pp. 45-93)؛ اما اگر بخواهیم همه این نظریه‌ها را در یک چارچوب کلی تر تقسیم بندی کنیم می‌توانیم به دسته‌بندی ذیل برسیم:

الف) دیدگاه سنتی تأثیرات قوی^{۱۶}

نظریه‌هایی که اثرگذاری مطلق رسانه‌ها را الگوی علی کرده‌اند، بیشتر به سال‌های میانه دو جنگ جهانی مربوط است. فرضیه‌های اصلی این مرحله را چنین می‌توان توصیف کرد:

- عوامل محرک (محتوای رسانه‌ای) نقش اصلی را در فرایند تأثیر بازی می‌کنند.
- مخاطبانی که محتوای رسانه‌ها به آنها عرضه می‌شود، به شکل یکسانی واکنش نشان می‌دهند.
- تأثیر به صورت فوری و مستقیم روی می‌دهد (Windahl, Signitzer & Olson, 1992, pp. 34-41).

الگوی علی تزریقی یا همان نظریه گلوله جادویی که در آن فرض می‌شود رسانه‌ها دارای قدرت زیادی در شکل‌دهی به رفتار و نگرش‌های مخاطبان هستند و رسانه پیام‌ها را به طور مستقیم به ذهن مخاطب شلیک می‌کند و مخاطبان بدون هیچ مقاومتی جذب می‌شوند (تکارد و سورین، ۱۳۹۳،

1. Hypodermic Needle Model
2. Uses and Gratifications Theory
3. Cultivation Theory
4. Spiral of Silence Theory
5. Agenda-Setting Theory
6. Framing Theory
7. Second-Level Agenda Setting
8. Media Dependency Theory
9. Symbolic Interactionism
10. Social Network Theory
11. Third-Person Effect Theory
12. Theory of Planned Behavior
13. Social Learning Theory
14. Elaboration Likelihood Model – ELM
15. Two-Step Flow of Communication
16. Strong Effects Tradition

ص. ۳۸۷؛ همچنین نظریه جریان دو مرحله‌ای در این دسته جای می‌گیرد.

ب) دیدگاه تأثیرات محدود^۱

از این دیدگاه مخاطبان پیام‌های ارسالی از سوی رسانه‌ها، دارای انتخاب فعالانه در دریافت پیام هستند. انسان‌ها در تحلیل و قضاوت درباره پدیده‌ها از منابع مختلف کسب اطلاع می‌کنند و به عبارت بهتر تأثیرات رسانه‌ها به میزان زیادی به نیازها و انگیزه‌های فردی بستگی دارد. نظریه استفاده نمادین و رضایت‌مندی و نظریه وابستگی رسانه‌ای در این حوزه جای می‌گیرد (Sun, Rubin, & Haridakis, 2008, pp. 409-410).

ج) دیدگاه‌های میانجی^۲

با اجرای برخی پژوهش‌های تجربی، به‌ویژه در خصوص رفتارهای انتخاباتی مفهوم تأثیر مطلق رسانه‌ها جای خود را به مفهوم تأثیر محدود داد. جوزف کالاپر، در عبارتی موجز و مختصر این نظریه را چنین توصیف می‌کند: محتوای ارتباط جمعی معمولاً علت لازم و کافی تأثیر بر مخاطب نیست؛ بلکه به‌منزله بخشی از مجموعه عوامل میانجی عمل می‌کند (Klapper, 1960, p. 8). در این رویکرد نظریه کاشت را می‌توان نام برد که ادعا می‌کند رسانه‌ها پیوسته تصاویری از واقعیت را ارائه می‌دهند که می‌توانند به شکل‌گیری دیدگاه‌های خاصی در ذهن مخاطبان منجر شوند. جان مایه نظریه کاشت بر این ایده استوار است که رسانه بیشتر پیامدهای نگرشی دارد تا رفتاری (مهدی‌زاده، ۱۳۸۴، ص. ۲۰).

جدول ۲- نظریه‌های مرتبط با فرایند اثرگذاری پیام

دیدگاه تأثیرات محدود	نظریه وابستگی
	نظریه رضایتمندی
دیدگاه میانجی	نظریه برجسته‌سازی
	نظریه کاشت
دیدگاه سنتی تأثیرات قوی	جریان دومرحله‌ای
	مدل تزریقی
دیدگاه تفسیری	برساختگرایی اجتماعی
	استفاده نمادین

فرایند
اثرگذاری
پیام

د) دیدگاه‌های تفسیری^۳

در این رویکرد بر این باور تأکید می‌شود که مهم‌ترین تأثیر رسانه‌ها بر ساخت معناست؛ یعنی تصور

1. Limited Effects Tradition
2. Mediating Perspectives
3. Interpretive and Interactive Perspectives

و درک مخاطب از دنیای پیرامون، حاصل ترکیب ساخت اجتماعی معنا با معنای حاصل از تجربه شخصی یا به عبارتی، مذاکره و توافق علت و عاملیت زیر عنوان برساخت‌گرایی اجتماعی است. بر اساس رهیافت برساخت‌گرایی اجتماعی، مهم‌ترین تأثیر رسانه‌ها، برساخت معناست؛ به این صورت که مخاطب پس از دریافت ساخت رسانه‌ای معنا، آن را با ساختار شخصی معنا (معنای شخصی)، ترکیب و یکپارچه می‌سازد. این فرایند رسانه‌ای شدن، اغلب حاوی تأثیر قوی بافت اجتماعی دریافت‌کنندگان محتوای رسانه‌ای است. رویکرد برساخت‌گرا، اگرچه بیشتر مدیون سنت فرهنگ‌گراست تا سنت‌های رفتارگرا و ساختارگرا، ولی به طور کامل از ساختارگرایی و رفتارگرایی مجزا نیست؛ زیرا برساخت‌های نهایی پیامد شناخت‌ها و رفتارهای متعدد مشارکت‌کنندگان در رویدادهای پیچیده اجتماعی است. این رویکرد برای بسیاری از وضعیت‌های مربوط به تأثیر رسانه‌ای مانند افکار عمومی، نگرش‌های اجتماعی، انتخاب‌های سیاسی، ایدئولوژی و... کاربرد دارد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۹، ص. ۶۰-۸۵). نظریه استفاده نمادین و برساخت‌گرایی اجتماعی را می‌توان از جمله مهم‌ترین نظریه‌ها در این دیدگاه دانست.

۶. الگوی علی

در ادامه بر پایه پیش‌فرض نظریه‌های فوق، شش مسیر علی کلیدی معرفی می‌شود که شبکه‌های اجتماعی از طریق آنها می‌توانند در شکل‌دهی رفتار اعتراضی نقش داشته باشند.

- (۱) ایجاد فضای مقایسه اجتماعی و افزایش محرومیت نسبی؛
- (۲) برساختن فرصت‌های سیاسی و تغییر درک افراد از احتمال موفقیت اعتراضات (شانس پیروزی)؛
- (۳) بسیج برخط منابع و تسهیل سازمان‌دهی اعتراضات و جذب بیشتر منابع؛
- (۴) قالب‌بندی رسانه‌ای و افزایش احساس بی‌عدالتی.
- (۵) بزرگ‌نمایی مشکلات اجتماعی و افزایش احساس ناامیدی و تقویت ایده چیزی برای از دست‌دادن نداریم.
- (۶) کاهش رضایتمندی سیاسی و افزایش نارضایتی از حکومت.

مسیر علی	نظریه پشتیبان
مقایسه اجتماعی ← احساس محرومیت نسبی	محرومیت نسبی
ادراک فرصت‌ها ← شانس موفقیت اعتراض	ساختار فرصت سیاسی
هماهنگی و بسیج ← سازمان‌دهی کنش جمعی	بسیج منابع
ادراک بی‌عدالتی ← تأثیر روایت رسانه‌ای	قالب‌بندی رسانه‌ای
ناامیدی و خشم ← برانگیختگی احساسی کاربران	احساسات در کنش سیاسی
کاهش اعتماد سیاسی ← افزایش نارضایتی عمومی	رضایتمندی سیاسی

این الگوی علی می‌تواند مبنایی برای طراحی پرسش‌نامه‌های تجربی، تحلیل محتوای فضای مجازی یا مطالعات میدانی تطبیقی قرار گیرد.

مقایسه اجتماعی و افزایش محرومیت نسبی: شبکه‌های اجتماعی بستری برای نمایش و مقایسه زندگی افراد، گروه‌ها و جوامع مختلف فراهم می‌کنند. این بستر اطلاعاتی، کاربران را در معرض محتوایی قرار می‌دهد که می‌تواند احساس نابرابری و شکاف اجتماعی را تشدید کند. هنگامی که افراد خود را با دیگرانی که از رفاه، آزادی یا فرصت‌های بیشتر برخوردارند مقایسه می‌کنند، محرومیت نسبی افزایش می‌یابد. این ادراک، به‌ویژه در شرایطی که کاربران احساس کنند این نابرابری غیرعادلانه است و امکان تغییر شرایط وجود دارد، می‌تواند انگیزه لازم را برای مشارکت در اعتراض‌های سیاسی تقویت کند.

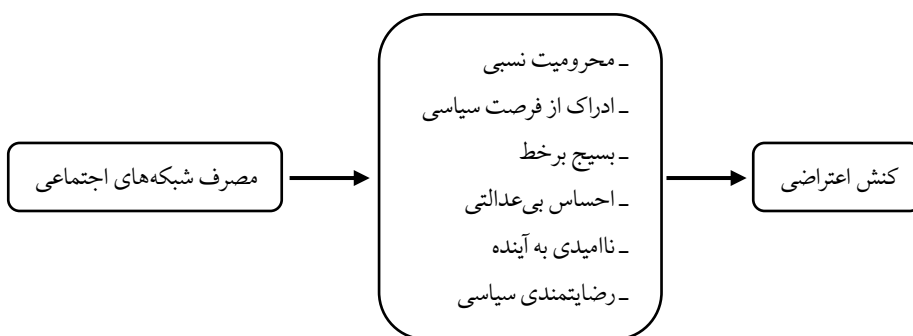
تغییر ادراک از فرصت‌های سیاسی و احتمال موفقیت اعتراضات: ادراک افراد از میزان سرکوبگری یا آسیب‌پذیری حاکمیت، عاملی تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری برای مشارکت در کنش‌های اعتراضی است. شبکه‌های اجتماعی با تولید و بازنشر روایت‌هایی درباره ضعف حکومت در سرکوب اعتراضات، همبستگی میان معترضان و احتمال موفقیت جنبش‌های اعتراضی، بر ادراک شهروندان از فرصت‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند. در شرایطی که شبکه‌های اجتماعی نشان دهند که دولت در مهار اعتراضات ناتوان است یا حمایت‌های گسترده‌ای از سوی گروه‌های داخلی و خارجی برای معترضان وجود دارد، احتمال ورود افراد بیشتری به جنبش اعتراضی افزایش می‌یابد. درواقع شبکه‌های اجتماعی همچون یک عصبای سحرآمیز می‌توانند فرصت‌های سیاسی ناموجود را خلق کنند.

بسیج منابع و تسهیل سازمان‌دهی اعتراضات: یکی از مهم‌ترین موانع اعتراض‌های مؤثر، نبود سازمان‌دهی و هماهنگی میان معترضان است. شبکه‌های اجتماعی با ارائه بسترهای ارتباطی ارزان، سریع و گسترده، امکان برنامه‌ریزی، اطلاع‌رسانی و هماهنگی اعتراضات را فراهم می‌کنند. از طریق این شبکه‌ها، معترضان می‌توانند اطلاعاتی درباره زمان و مکان تجمعات منتشر کنند، دستورعمل‌های امنیتی و مقابله را در اختیار دیگران بگذارند، حمایت‌های عاطفی و انگیزشی برای شرکت‌کنندگان در اعتراضات ایجاد کنند و منابع انسانی و مالی مورد نیاز جنبش‌های اعتراضی را سازماندهی نمایند.

قاب‌بندی رسانه‌ای و افزایش احساس بی‌عدالتی: شبکه‌های اجتماعی نه تنها نقش اطلاع‌رسانی دارند؛ بلکه از طریق قاب‌بندی خاص خود، نحوه درک کاربران از واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی را شکل می‌دهند. این قاب‌بندی معمولاً بر نابرابری‌های اقتصادی، فساد، تبعیض و ناکارآمدی حکومت‌ها تأکید دارد و موجب افزایش احساس بی‌عدالتی در میان کاربران می‌شود. این فرایند زمانی تشدید می‌شود که شبکه‌های اجتماعی اخبار و تصاویر مرتبط با بی‌عدالتی و سرکوب را منتشر کنند؛ روایت‌هایی را که نشان‌دهنده فساد و ناکارآمدی نهادهای حکومتی است، برجسته کنند و احساس همبستگی میان معترضان را از طریق بازنمایی اعتراضات موفق افزایش دهند.

افزایش احساس ناامیدی: شبکه‌های اجتماعی با برجسته‌سازی مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، احساس ناامیدی درباره آینده را در میان کاربران افزایش می‌دهند. هنگامی که افراد پیوسته در معرض محتوایی قرار می‌گیرند که بر بحران‌های اقتصادی، بی‌ثباتی اجتماعی، فساد و ناکارآمدی حکومت تأکید دارد، این احساس در آنها شکل می‌گیرد که شرایط کنونی تحمل‌ناپذیر است، امیدی به اصلاح وضعیت از طریق سازوکارهای قانونی و دموکراتیک وجود ندارد و تنها راه تغییر، «اعتراض» است.

کاهش رضایتمندی سیاسی: شبکه‌های اجتماعی با انتشار اطلاعات انتقادی درباره عملکرد دولت، فساد مالی، تبعیض‌های اجتماعی و ناکارآمدی سیاست‌های عمومی، می‌توانند باعث کاهش اعتماد و رضایتمندی افراد از نظام سیاسی گردند.



نمودار ۱- الگوی علی چگونگی تأثیرگذاری شبکه‌های اجتماعی بر اعتراض سیاسی

۷. نتیجه‌گیری

بر مبنای یافته‌های این پژوهش نظری، رابطه میان مصرف شبکه‌های اجتماعی و کنش اعتراضی، رابطه‌ای مستقیم و خطی نیست؛ بلکه از طریق مجموعه‌ای از متغیرهای میانجی روان‌شناختی، اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد. این مقاله با ترکیب نظام‌مند نظریه‌های کلیدی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی، یک الگوی علی مفهومی ارائه داد که هدف آن، معقول‌سازی و تبیین این ارتباط پیچیده است. درک پدیده‌ای سیال و چندوجهی همچون رفتار اعتراضی، نیازمند یک نگرش جامع و چندلایه است؛ رویکردی که فراتر از تبیین‌های تک‌عاملی حرکت کند و به تعامل میان ساختار و کنشگر توجه نماید. به بیانی ساده‌تر، نمی‌توان تصور کرد که صرف مشاهده یک ویدیوی اعتراضی در اینستاگرام یا خواندن یک توییت انتقادی، به تنهایی فردی را به یک معترض خیابانی تبدیل کند. پرسش بنیادین این است که فرد در چه بستر و شرایطی آن محتوا را دریافت می‌کند؟ این شهروند در چه وضعیتی زندگی می‌کند؟ چه میزان احساس بی‌عدالتی و تحقیرشدگی را تجربه کرده است؟ مهم‌تر از همه، آیا احساس می‌کند که اعتراضش می‌تواند به نتیجه‌ای ملموس بینجامد؟ درواقع شاید بتوان شبکه‌های اجتماعی را به «آتش» اعتراضات تشبیه کرد؛ اما این آتش

تنها زمانی شعله‌ور می‌شود که «هیزم» آن از قبل آماده شده باشد. این هیزم، همان نارضایتی‌های انباشته‌شده، احساس محرومیت، ادراک از فساد و ناکارآمدی و تضعیف امید به آینده است که در بستر جامعه وجود دارد. شبکه‌های اجتماعی با قدرت بی‌نظیر خود در پیوند زدن تجربیات فردی، تقویت احساسات جمعی و شکستن انزوای شناختی، نقش شتاب‌دهندای را ایفا می‌کنند که این هیزم خشک را به آتشی فراگیر بدل می‌سازد.

با این حال، باید تأکید کرد که الگوی علی ارائه‌شده در این پژوهش، یک چارچوب نظری است و اثبات تجربی «علی‌بودن» روابط مندرج در آن، مستلزم اجرای پژوهش‌های میدانی و پیمایشی است. اگرچه سنجش کنش اعتراضی در سطح فردی، همواره یکی از دغدغه‌های روش‌شناختی در علوم اجتماعی بوده است، طراحی پژوهش‌هایی که بتوانند به طور دقیق میزان و چگونگی این کنش را در خلال وقوع اعتراضات ارزیابی کنند، می‌تواند به شناسایی و آزمون روابط علی احتمالی میان این متغیرها کمک شایانی نماید. بر این مبنا، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده در چند حوزه متمرکز شوند: نخست، تحلیل‌های موردی عمیق از اعتراضات سیاسی، به‌ویژه در بستر ایران، می‌تواند نقش شبکه‌های اجتماعی را در مراحل مختلف یک جنبش (از جرقه‌های اولیه تا سازمان‌دهی و افول)، به صورت دقیق واکاوی کند. دوم، اجرای مطالعات تطبیقی میان کشورهایی با سطوح متفاوت از آزادی‌های رسانه‌ای، می‌تواند نشان دهد که آیا تأثیر شبکه‌های اجتماعی بر کنش اعتراضی در نظام‌های سیاسی مختلف، یکسان است یا تابع ساختار سیاسی حاکم می‌باشد. در پایان گفتنی است که انتخاب شش متغیر میانجی در این الگوی علی، به معنای نادیده گرفتن دیگر عوامل مؤثر نیست. این پژوهش ادعایی مبنی بر جامعیت مطلق این الگو ندارد و مدل ارائه‌شده صرفاً بر اساس دایره مطالعات نظری پژوهشگر (در چارچوب رساله دکتری) تدوین شده است. بی‌تردید پژوهشگران دیگر می‌توانند با تکیه بر دیگر چارچوب‌های نظری، متغیرهای جدیدی را شناسایی کنند و به غنای این الگوی علی بیفزایند و آن را تکمیل کنند.

منابع

- آپ، ک. د. (۱۴۰۱). جنبش اجتماعی و اعتراض سیاسی: نظریه‌ها و رویکردها. (چاپ دوم). م. عباسی (مترجم). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تکارد، ج. و، سورین، و. ج. (۱۳۹۳). نظریه‌های ارتباطات. ع. دهقان (مترجم). تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- چارلز اف. ا.، دیوید ا. ا. (۱۴۰۰). اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی. چاپ دوم). م. ر. سعیدآبادی (مترجم). تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
- حسین‌پور، ر.، رشیدی، ا. (۱۴۰۰). اعتراضات دی‌ماه ۹۶ از منظر تئوری جامعه شبکه‌ای. سیاست‌های راهبردی، ۳۹(۱)، صص. ۱۴۰-۱۰۹.
- رضوانیان، ع. (۱۳۹۲). تأثیر تکنولوژی‌های ارتباطی - اطلاعاتی بر جنبش‌های اجتماعی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم.
- رفیعی بهابادی، م. (۱۴۰۲). تحلیل بولی و کلان‌نگر اعتراضات آبان ۱۳۹۸ در استان تهران. انقلاب پژوهی، ۱۱(۱)، صص. ۲۸۳-۳۰۵.
- رهبری، م. (۱۴۰۳). تئوریزاسیون سیاست. تهران: انتشارات اگر.
- طالبان، م. ر. (۱۴۰۲). آزمون بین‌کشوری نظریه بسیج منابع. انقلاب پژوهی، ۱۱(۱)، ۱۸۶-۱۶۱.
- عبداللهی، ر.، شورگشتی، م.، اخوت‌پور، ب. (۱۳۹۱). نقش رسانه‌های نوین در جنبش‌های اجتماعی. مطالعات فرهنگ و ارتباطات، ۱۳(۱۸)، صص. ۱۴۵-۱۷۲.
- قربانی، ع. (۱۳۹۶). بررسی نقش رسانه‌ها بر اعتراض‌های سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۹۶ در ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.
- کاستلز، م. (۱۳۹۳). شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت. م. قلی‌پور (مترجم). تهران: نشر مرکز.
- گر، ت. ر. (۱۳۷۶). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟ ع. مرشدی‌زاده (مترجم). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گیدنز، آ. (۱۳۷۸). جامعه‌شناسی. م. صبوری (مترجم). تهران: نشر نی.
- مهدی‌زاده، س. م. (۱۳۸۹). نظریه‌های رسانه: اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی. تهران: نشر همشهری.
- مهدی‌زاده، م. (۱۳۸۴). مطالعه تطبیقی نظریه کاشت و دریافت در ارتباطات. تهران: انتشارات مرکز تحقیقات و مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.
- موثقی گیلانی، ا.، عطارزاده، ب. (۱۳۹۱). نقش و تأثیر فضای مجازی در جنبش‌های اجتماعی؛ مطالعه موردی مصر. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۷(۳)، صص. ۱۴۷-۱۹۲.

References

- Abdelrahman, M. (2014). *Egypt's long revolution: Protest movements and uprisings*. Routledge.
- Abdollahi, R., Shourgashti, M. & Okhovatpour, B. (2012). The role of new media in social movements. *Journal of Culture and Communication Studies*, 13(18), pp.145-172. [In Persian]

- Abdul Reda, A., Sinanoglu, S. & Abdalla, M. (2021). Mobilizing the masses: Measuring resource mobilization on Twitter. *Sociological Methods & Research*, 52(1), pp.153–192.
- Baran, S. J. & Davis, D. K. (2014). *Mass communication theory: Foundations, ferment, and future* (7th ed.). Cengage Learning.
- Bargain, O., Jara Tamayo, H. X. & Rivera, D. (2025). *Social gaps, perceived inequality, and protests*. IZA Discussion Paper No. 17769. Institute of Labor Economics.
- Castells, M. (2014). *Networks of outrage and hope: Social movements in the internet age*. M. Gholipour (Trans.). Tehran, Iran: Nashr-e Markaz. [In Persian]
- Charles, A. F. & David, A. A. (2021). *Political protest and social change*. (2nd ed.). M. R. Saeidabadi (Trans.). Tehran, Iran: Research Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- Dalton, R. J. (2004). *Democratic challenges, democratic choices: The erosion of political support in advanced industrial democracies*. Oxford University Press.
- Easton, D. (1975). A reassessment of the concept of political support. *British Journal of Political Science*, 5(4), pp. 435-457.
- El Tantawy, N. & Wiest, J. B. (2011). Social media in the Egyptian revolution: Reconsidering resource mobilization theory. *International Journal of Communication*, 5, pp. 1207-1224.
- Etzioni, A. (1970). *Demonstration democracy*. Gordon & Breach.
- Gerbaudo, P. (2012). *Tweets and the streets: Social media and contemporary activism*. Pluto Press.
- Ghorbani, A. (2017). *Examining the role of media in the protests of 2009 and 2017 in Iran*. Unpublished master's thesis. Imam Khomeini International University, Faculty of Social Sciences, Iran. [In Persian]
- Giddens, A. (1999). *Sociology*. M. Sabouri (Trans.). Tehran, Iran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Goffman, E. (1974). *Frame analysis: An essay on the organization of experience*. Harvard University Press.
- Gurr, T. R. (1997). *Why men rebel*. A. Morshedizadeh (Trans.). Tehran, Iran: Research Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- Hosseinpour, R. & Rashidi, A. (2021). The January 2018 protests from the perspective of network society theory. *Strategic Policies*, 10(39), pp.109–140. [In Persian]
- Jabareen, Y. (2009). Building a conceptual framework: Philosophy, definitions, and procedure. *International Journal of Qualitative Methods*, 8(4), pp. 49–62.
- Jasper, J. M. (2014). *Protest: A cultural introduction to social movements*. Polity Press.
- Jasper, J. M. (2018). *The emotions of protest*. University of Chicago Press.
- Jenkins, J. C. (1983). Resource mobilization theory and the study of social movements. *Annual Review of Sociology*, no. 9, pp. 527–553.
- Jost, J. T., Barberá, P., Bonneau, R., Langer, M., Metzger, M., Nagler, J. & Tucker, J. A. (2018). How social media facilitates political protest: Information, motivation, and social networks. *Political Psychology*, 39(S1), pp. 85–118.
- Klandermans, B. (1984). Mobilization and participation: Social-psychological expansions of

- resource mobilization theory. *American Sociological Review*, 49(5), pp. 583–600.
- Klapper, J. T. (1960). *The effects of mass communication*. Free Press.
- Mahdizadeh, M. (2005). *A comparative study of cultivation and reception theory in communication*. Tehran, Iran: Center for Research, Studies, and Program Evaluation of the Islamic Republic of Iran Broadcasting. [In Persian]
- Mahdizadeh, S. M. (2010). *Media theories: Common ideas and critical perspectives*. Tehran, Iran: Hamshahri Publications. [In Persian]
- Martin, A. W. (2008). Resources for success: Social movements, strategic resource allocation, and union organizing outcomes. *Social Problems*, 55(4), pp. 501–524.
- Marwell, G. (2010). Collective action and individual choice: Recent theoretical developments. *Sociological Inquiry*, 80(1), pp.1–12.
- McAdam, D. (1995). 'Initiator' and 'spin-off' movements: Diffusion processes in protest cycles. In: M. Traugott (ed.), *Repertoires and cycles of collective action* (pp. 217–239). Duke University Press.
- McAdam, D. (2012). *Political process and the development of Black insurgency, 1930–1970* (2nd ed.). University of Chicago Press.
- Movassaghi Gilani, A., & Attarzadeh, B. (2012). The role and impact of cyberspace on social movements: A case study of Egypt. *Journal of Political Science*, 7(3), pp.147–192. [In Persian]
- Oliver, P. E. & Marwell, G. (2007). Whatever happened to critical mass theory? A retrospective and assessment. *Sociological Theory*, 25(4), pp. 288–311.
- Opp, K. D. (2022). *Social movements and political protest: Theories and approaches*. (2nd ed.). M. Abbasi (Trans.). Tehran, Iran: Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- Rafiei Bahabadi, M. (2023). Boolean and macro-level analysis of the November 2019 protests in Tehran province. *Revolution Studies*, 1(1), pp. 283–305. [In Persian]
- Rahbari, M. (2024). *The Twitterization of politics*. Tehran, Iran: Agar Publications. [In Persian]
- Rane, H. & Salem, S. (2012). Social media, social movements, and the diffusion of ideas in the Arab uprisings. *The Journal of International Communication*, 18(1), pp. 97–111.
- Rezvani, A. (2013). *The impact of communication and information technologies on social movements*. Unpublished master's thesis. Tarbiat Moallem University, Faculty of Literature and Humanities, Tehran, Iran. [In Persian]
- Smith, H. J. & Pettigrew, T. F. (1993). Relative deprivation: A theoretical and meta-analytic review. In: M. A. Zanna (ed.), *Advances in Experimental Social Psychology* (Vol. 25, pp. 1–74). Academic Press.
- Snow, D. A., Rochford, E. B., Jr., Worden, S. K. & Benford, R. D. (1986). Frame alignment processes, micromobilization, and movement participation. *American Sociological Review*, 51(4), pp. 464–481.
- Steinberg, M. W. (1999). The talk and back talk of collective action: A dialogic analysis of repertoires of discourse among nineteenth-century English cotton spinners. *American*

- Journal of Sociology*, 105(3), pp. 736–780.
- Steinert, S. (2020). The five problems of digital ethics with social media during revolutions. *Philosophy & Technology*, 33(4), pp. 495–514.
- Sun, S., Rubin, A. M. & Haridakis, P. M. (2008). The role of motivation and media involvement in explaining internet dependency. *Journal of Broadcasting & Electronic Media*, 52(3), pp. 408–431.
- Taleban, M. R. (2023). Cross-country testing of resource mobilization theory. *Revolution Studies*, 1(1), pp. 161–186. <https://doi.org/10.22034/fademo.2023.387304.1000> [In Persian]
- Tankard, J. W. & Severin, W. J. (2014). *Communication theories*. A. Dehghan (Trans.). Tehran, Iran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Tarrow, S. (1994). *Power in movement: Social movements, collective action and politics*. Cambridge University Press.
- Tarrow, S. (1996). *States and opportunities: The political structuring of social movements*. In: D. McAdam, J. McCarthy, & M. Zald (eds.), *Comparative perspectives on social movements* (pp. 41–61). Cambridge University Press.
- Tilly, C. (1978). *From mobilization to revolution*. Addison-Wesley.
- Tufekci, Z. (2017). *Twitter and tear gas: The power and fragility of networked protest*. Yale University Press.
- Weidmann, N. B. & Rød, E. G. (2019). *The internet and political protest in autocracies*. Oxford University Press.
- Windahl, S., Signitzer, B. & Olson, J. T. (1992). *Using communication theory: An introduction to planned communication*. SAGE Publications.